



رَبِیْتِ بِلْدَانِ سُرّی

محمد قطب

صورت روشن و فیاضی در احساسات و افکار
در می آید؟

یا بر اثر متاثر شدن جان آدمی از موقعیتهای
داستان است در هنگامی که انسان در عالم خیال
خویشتن را داخل در حوادث آن می داند و از
دور بر جریان نظارت می کند ولی می خواهد نجات
دهنده و نجات یافته باشد؟

هر چه باشد این تاثیر سحرانگیز داستان
از قدیم الایام با بشر پیش آمده، همیشه همراه با
زندگانش بر روی زمین سیر می کرده هرگز هم از
بین نمی رود!

در داستان افسونی است که جانها را مسحور
می کند! آن چه افسونی است و چگونه بر جان اثر
می گذارد؟ هیچکس نمی تواند برای آن حدومرزی
رسم کند!

آیا این خیال است که از داستان برانگیخته
میشود و منزلگاهها و محللهای وقوع داستان را یکی
یکی تعقیب می کند و آنرا تبدیل به یک واقعیت
طموسی در ذهن می کند؟

یا "شرکت وجدان" انسان با قهرمانان داستان
است که باعث تاثیر آن در جان آدمی شده به

اهل شهرش، نوح و قوش، ابراهیم و اسماعیل و غیره...

از نوع دوم داستان دویسر آدم است: داستان دویسر آدم را برایشان بخوان که با قربانی دادن تقرب حاصل کردند، از یکی پذیرفته شد و از دیگری قبول نگردید و به اولی گفت: من البته ترا خواهم کشت. گفت: خدا قربانی برو بگیران رامی پذیرد. اگر تو به کشتن من دست یازی هرگز من برای کشتن توافق نمی کنم زیرا من از خدائی که پروردگار جهانیان است می ترسم. من اقدام به کشتن تو نمی کنم تا هم گناه قتل من به تو باز گردد و هم گناه نافرمانی خودت و در نتیجه از اهل آتش شوی، آری جزای ستمگران آتش دوزخ است. پس از این گفتگو بالاخره نفسش او را به کشتن برادرش ترغیب کرد و در زمره زیانکاران درآمد... ۱"

و از نوع اخیر داستان کسی است که دو باغ داشت: "برای آنان داستان آن دومرد را مثل بزن، که به یکی از آن دو دو باغ انگور دادیم و اطراف آنرا به نخل خرما پوشانیدیم و بین آن دو باغ راهم کشتزاری ترتیب دادیم. آن دو باغ کاملا بدون هیچ عیب و آفتی میوه خود را داد و در خلال آن بهانه های آبی جاری ساختیم. کسیکه دارای باغ میوه بود در حالیکه باد و سسش گفتگو می کرد او را مورد خطاب قرار داده گفت: من از تو به دارائی بیشتر و از حیث خدم و حشم عزیز و محترم ترم، روزی در حالیکه بر خود ستمکار بود داخل باغش شده گفت: گمان نمیکنم هرگز این باغ و دارائی من از بین برود هرگز گمان نمیکنم قیامتی به یاشود و به فرض هم که به سوی پروردگار خود بازگردم در آن جهان نیز به جای آن باغ بهتری خواهم یافت. دوستش در حال گفتگو او را خطاب کرد و گفت: آیا چشم

هر چه باشد بدون شک خواننده و شنونده داستان نمی تواند یک حالت منفی نسبت به قهرمانان و حوادث داستان از خود بروز دهد و در این میان کاملا خود را کنار نگهدارد. بلکه - آگاهانه یا ناخودآگاه - خود را در نمایشگاه حوادث جامی زندورزند، خود را همراه با بازیگران در همه جا می بیند و بین خود و قهرمانان داستان هماهنگی ایجاد می کند و چون آنان از پیشامدها روی موافق یا ناسازگاری نشان میدهد و در شگفتیهای آنان شریک می گردد.

چون اسلام این تمایل فطری افراد را به داستان و تاثیر آفزونگر داستان را در دلها می داند آنرا به عنوان وسیله ای برای تربیت و قوام جانها در استخدام می گیرد.

انواع داستانها راهم به خدمت می گیرد: داستان تاریخی با مقاصد و جاها و اشخاص و پیشامدهای واقعی، داستان واقعی که نمونه های مختلفی از حالات و خصوصیات بشری را عرضه می دارد. حال خواه این نمونه ای از بشریت واقعیت داشته خواه شخصی باشد که آن نمونه در وجودش نمایش داده شده باشد. همچنین داستانهای تمثیلی راهم که بذاته واقعیتی ندارد ولی ممکن است در لحظه ای از لحظات زندگی یا روزی از روزگاران پیش آید، مورد استفاده قرار می دهد.

تمام داستانهای پیامبران و تکذیب کنندگان رسالت و دشمنان آنها و مصائبی که از این ناحیه بدان دست داده است از نوع اول می باشند. در این نوع داستان نامهای اشخاص و اماکن و پیشامدها را به صورت کاملا مشخص و معینی بیان کرده است: موسی و فرعون، عیسی و بنی اسرائیل صالح و ثمود، هود و عاد، شعیب و مدین، لوط و

کردن آن لحظه حساس و قاطعی است که دل انسان از داستان عبرت گیرد و آهنگهای جانفزائی از آن بیرون آورد. ۳

داستان آدم بخصوص، از مهمترین داستانهای ارشادی قرآن است. آن داستان، داستان بشریت نخستین و داستان تمام بشریت در مدار تاریخ است: "نگاه که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین خلیفه گذارنده‌ام. گفتند: پروردگارا! آیا کسی را در زمین می‌گماری که در زمین فساد می‌کند و خون می‌ریزد و حال آنکه ما ترا ستایش و تقدیس می‌کنیم؟ فرمود: من چیزهایی از اسرار خلقت بشر می‌دانم و بدانها داناتریم که شما نمی‌دانید، همه اسماء را به آدم تعلیم داد و آنگاه همه را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گوئید اسماء این‌را بیان کنید گفتند: خدایا منزه‌ی تو، غیر از آنچه را به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم، هر آینه دانای حکیم تو هستی. گفت: ای آدم ملائکه را به نامها (و حقایقشان) آگاه ساز. چون آدم آنانرا آگاه ساخت خدا فرمود: به شما ننگه‌تم که من به غیب آسمانها و زمین دانایم و هر چه را آشکار یا پنهان کنید می‌دانم؟ و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید همه سجده کردند مگر ابلیس که از سجده سرباز زد و تکبر ورزید و از کافران شد و گفتیم: ای آدم تو با جفت خویش در بهشت جایگزین شو از هر نعمتی که می‌خواهید در آنجا استفاده کنید ولی به این درخت نزدیک نشوید که در آنصورت از ستمکاران خواهید بود.

پس از آن شیطان آدم و زوجه‌اش را بداندسو لغزانیید و در نتیجه آن‌دو را از آن موقعیت که داشتند بیرون آورد و گفتیم (از مقام ملکوتی و بهشت فطرت) فرود آئید که برخی از شما (بر اثر خارج شدن از محیط فطرت) برخی دیگر را

پوشیدی از نعمت کسی که ترانخست از خاک. و سپس از نطفه خلق و بالاخره ترامردی آراسته کرد؟ لکن پروردگار من خدای واحد است و هیچ کسی را شریک پروردگارم نمی‌سازم. چرا وقتی به باغت داخل شدی نگفتی همه چیز به خواست خدا است و قدرتی جز قدرت خدانیست؟! اگر مرا می‌بینی که از حیث مال و فرزند کمتر از توام چه بسا پروردگارم بهتر از باغت را به من دهد و بر باغت تو جان آتشی از آسمان فرستد که باغت یکسره نابود شده با خاک یکسان گردد و بسا جوی آبش چنان بمزمین فرورود که هرگز نتوانی آنرا بدست آری. و همه شمرش نابود گردد و از عزن و اندوه برای تلف شدن و بیپه‌وده گردیدن همه خرجهایی که برای باغت خرج کردی دست به دست بمالی و از حسرت خشک شدن اشجارش گوئی ایگاش کسی را با پروردگارم شریک نمی‌ساختم. و هیچکسی نیست که در برابر خدا و رایاری کند و مورد حمایت قرار گیرد. ۲"

قرآن داستان را برای همه انواع تربیت مورد استفاده قرار داده آنقدر توجیه و ارشادش می‌کند که همه راه و روشهای تربیتی مورد نظرش را فرا گیرد: تربیت روان، پرورش خرد و تربیت بدن هماهنگ ساختن خطوط متقابلی که در نفس انسان قرار دارد، تربیت باسرمشق و تربیت باپنند و اندرز. همه آنها را برای تمام جوانب کار خسود جمع می‌کند و با الفاظی کم که مورد استفاده قرار داده آنقدر توجیه و ارشادش می‌کند که همه نوع تعبیرات هنری و مشخصات و خصوصیات داستان-گوئی را در اختیار می‌گیرد: از فریادهای مقطع طنین انداز گرفته تا کلمات مرسل و روان و الفاظ منظم و خوش آهنگ موسیقی، مجسم کردن اشخاص داستان و زنده کردنشان در نظر خواننده، ترسیم دقیق خطوط و آثار چهره، آنان، همه برای فراهم

دشمنید . زمین برای شما قرارگاه محل روزی شما است تاروز قیامت . پس آدم کلماتی از پروردگارش دریافت داشت و (با فهم و درک آن کلمات) به خدا برگشت ، زیرا خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است . گفتیم : همه از بهشت (فطرت) فرود آئید تا آنگاه که از جانب من برایتان راهنمایی بیاید . هرکس از رهنمای من پیروی کند هرگز بیمناک و اندوهگین نخواهد شد و کسانی که آیات ما را نادیده بگیرند و دروغ انگارند اهل دوزخند در آتش همیشه معذبند . " ۴

این داستان " انسانی " است که آفریدگارش ، او را ارجمند و بلند مرتبه ساخته جانشینی خود را در زمین بدو بخشیده است تا برای خودش آقائی باشد و بدون هیچ شریکی تنها خدا را بپرستد . ولی انسان به سبب یکی از شهوات نفسانی ضعف به خرج داده است ؛ شهوت جنسی ، شهوت مال ، شهوت مالکیت ، شهوت قدرت ، شهوت علم شهوت جاودانگی و جزاینها از اقسام شهوتهائی که در او سرشته است او را از پا در آورد و زمام خود را تسلیم کرد لذا شیطان هم افسار شراز راه شهوات به دست گرفت و از راه راست او را منحرف ساخت افسار انسان را به دست گرفت و از او خواست شیطان را عبادت و بندگی کند ، لذا نتوانست آقای خودش گردد و وظیفه مهم و سنگین خود را که خلافت در زمین و آبادانی آن بود به دست فراموشی سپرد . فراموش کرد که وظیفه مهمش آن حقیقت بزرگ یعنی پیوند دادن زمین به آسمان است . با این فراموشی ها جاویدان به زمین چسبید و در این جهان کوچک با مرز و حدود ناچیز و احساسات تنگ محصور ماند ، با وجود این ، خدا او را از رحمت خود طرد نکرد و در رحمتش را به روی او گشود " آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت و به

جانب خدا برگشت " . خدای رحیم به انسان نزدیک است . او را به پیش خود خوانده به راه خودش هدایت می کند . مادام که از مقام منبع انسانیت به مرتبه پست حیوانیت گرایش نکرده است و تا آن هنگام که دریچه قلبش برای پذیرش نور هدایت باز و چشم بینایش به خدا است مشمول این رحمت و هدایت الهی است در این هنگام است که به خلافت با فهم و رشدگافی عادت کرده با نور رهبری خداوندی موجودیت و شخصیت بلند پایه انسانی خود را تحقق می بخشد و خویشتن را در زیر کنف حمایتش درمی آورد . ۵

امری طبیعی است که قصه های قرآن به طرقی توجیه و ارشاد شده است که برای هدفهای دینی منظور نظر قرآن به کار رود تا آن هدفها محقق گردد . اصولا قرآن کتاب داستان نیست . بلکه کتابی تربیتی و ارشادی است و لیکن با چنان دقت و توجهی بیان شده است و آنقدر قواعد فنی در آن رعایت گردیده که از وجه نظر هنری و فنی و تاکتیک های تربیتی ، داستان را در خدمت اغراض و هدفهای دینی در آورده است و جز روشهای پرورش اسلامی ، داستانها را هم مطلقاً " برای پرورش افراد مورد استفاده قرار می دهد به یک شرط ، داستان پاک و درست باشد .

مقصود از پاک و درستی این نیست که چنان صحنه های درخشانی بدون ذره ای بدی به نفوس بشری عرضه کند !

قرآن برای " قهرمان داستان " آن نمونه ای را را انتخاب می کند که بلند پایه ، و الامرتبه ، پاک پیشرو و با صفا باشد تا شایستگی سرمشق را پیدا کرده دیگران را به پیشرفت و بالاگرایی تشویق کند . و از میان قهرمانهای منحرف کسی را انتخاب می کند که سیاهی دلها و بدی کج رویهایشان

بهترین وجهی به انجام رساند .

خدای حکیم سلیمان ، داوود ، یوسف ، موسی و دیگر انبیاء را بدینجهت در معرض ابتلا و آزمایش در می آورد که بدون " دستکاری " ضعف خود را هم بنگرند . فتنه و بلاها ، ضعفها و فروتنیها همه برای انگیزهای از انگیزه های فطری نفس است . ولی باوجود واقعیتشان جز از یکجهت شایسته نیستند که گردآیند ! و آنهم برای اینست که با این وسائل انسان به خود مراجعه کند و لحظات ضعف و بدخویشراشناخته در صدد اصلاحش برآید و از آن مقام پست به بالا گراید و به خدا پناه برد .

" و آیا حکایت آن دودشمن راشنیده ای که از بالای محراب عبادت برداوود وارد شدند سخت از آنان هراسان شد . گفتند : مترس ! مادوتن دشمن یکدیگریم که یکی بر دیگری ظلم کرده است بین ما به حق قضاوت کن ، طرف هیچیک را بگیر و ما راه راه راست هدایت کن . این برادر من نودونه میش دارد و من یکی دارم ، با قهر و غلبه به من خطاب کرده می گوید : اینراهم به من واگذار کن . (داوود) گفت ؛ البته از این تقاضا برنوستم روا داشته است که می خواهد آن یک میشت را هم بر میشهای خود بیفزاید . درواقع بسیاری از شریکان و معاشران بر یکدیگر ظلم میکنند مگر کسانی که ایمان دارند و کارهایی به صلاح خلق انجام می دهند و این دسته بسیار کم و انگشت شمارند . و با این پیشامد داوود دانست که ما او را امتحان کرده ایم ، لذا از پیشگاه خدا آموزش طلبید و با تواضع و فروتنی به رودرافتاد و به خدا برگشت . ما هم به خاطر اینکارش او را بخشیدیم . او نزد ما بسیار مقرب و نیکومزالت است . " ۶

قابل تصویر باشد تا دیگران بامتنفرشدن از افعالشان خود را اصلاح کنند و از کج رویهایشان پند گرفته بدان راهها نروند . باهدفهایی که قرآن دارد این کارش کاملا منطقی است ، علاوه بر اینکه همه این داستانها و صفات و خصوصیات قهرمانهای داستان همه حقیقت دارد . در نمونه های دست چپین شده دیگر ، مخصوصا " در داستانهای طویلی که با وسعت و دامنه ای برای تجزیه و تحلیل نمایش می دهد ، نفس بشری را با تمام وسعت و دامنه ای برای تجزیه و تحلیل نمایش می دهد ، نفس بشری را با تمام " ناتوانیهای بشری بطور کامل و جامع در معرض دید عموم می گذارد . هیچیک از توجیها و کارهای هنری قرآن مانند کارهای هنری جدید نیست که از انسان تعبیر و برداشتی حیوانی داشته باشد و جنبه های ضعف قهرمان را ننماید تا قهرمان شایان تحسین شود و برایش کف زنند و هورا بکشند ! قرآن ضمن نمایش همه زشتیها و زیبائیهای قهرمان ، جنبه های محسوس و ظاهربه اصطلاح واقعیت شخص را هم به معرض تماشا می گذارد ولی خیلی روی همان جنبه توقف نمی کنند ، به سرعت از نمایش آن میگذرد و آن قسمت از انسان را زیر روشنائیهای صحنه می آورد که شایسته او است و باعث می شود بدانوسله انسان بر ناتوانیها و نکات ضعف خود چیره شود . چهره واقعی شایان مقام انسانیتش را با وضوح خاصی در پرتو نور درخشان صحنه زندگی می نمایاند ، آن چهره ای که حقیقت انسان است . (انسانی) که خدا ارجمند و گرامی داشته بر بسیاری از آفریده ها برترش ساخته است و با او پیمان بسته بار شد و درایت ، جانشینی خدا را در این زمین به

" و ما سلیمان را به داوود دادیم ، چه نیکو بنده‌ای! سلیمان بسیار متوجه خدا بود و به درگاهش تو به می‌کرد . پسینگاه اسبهای تندرو نیکوئی بر او عرضه شد . گفت (افسوس) که محبت این مالهای نگو مرا از یاد پروردگارم غافل کرد تا ذکر خدادر پشت حجاب حبمال از من رخ پوشید . آنها را پیش من آرید! پس شروع کرد به دست کشیدن برگردن و یال و ساق و پای اسبان . ما سلیمان را بدین ترتیب در معرض فتنه و آزمایش قرار دادیم که کالبدی را بر تختش بیانداختیم آنگاه متذکر شد و به درگاه خدا بازگشت . گفت پروردگارا مرا ببخشو چنان ملک و سلطنتی به من عطا فرما که پس از من هیچکس را سزاوار آن چنان ملکی نکنی ، زیرا آنها تو هستی که بسیار موهبت میفرمائی . " ۷

"اگر برهان روشن پروردگارش (یوسف) نبود ، بر اثر علاقه و عشق شدید آئزن که بدان اهتمام و اصرار داشت ، هر آینه یوسف هم شیفته او میشد و بدو میل می‌کرد ، ولی ما بدین ترتیب او را از کار بدو زشت بگردانیدیم و دفع شر او کردیم زیرا او از بندگان با اخلاص و پاکدل ما بود . . . گفت : پروردگارا زندان نزد من بهتر از عطلی است که زنان مرا بدان می‌خوانند . پروردگارا اگر به لطف خود مکرو حیلۀ اینان را از من نگردانی و دفع نکنی می‌ترسم بدانان میل کرده در آن صورت از جاهلان باشم . پروردگارش روی اجابت بدو نشان داده مکر و نیزنگ زنان را از او دفع کرد ، زیرا خدا بسیار شنوا و به حال بندگان بسیار آگاه است . " ۸

" (موسی) روزی بدون اطلاع اهل مصر وارد شهر شد . در آنجا دو مرد را دید که به کشتار یکدیگر مشغولند . یکی از پیروان و یکی از دشمنانش بود . آن شخصی که پیروش بود بر علیه

دشمن از موسی دادخواهی کرد . موسی به یاری پیروش شتافت و مثنی بر آن دشمن زدو کارش را از کارگذشت و مرد . موسی گفت : این کار از کارهای شیطان بود زیرا شیطان دشمنی گمراه کننده و آشکار است . گفت : پروردگارا به خود ستم کردم پس مرا ببخش خدا هم که بسیار آمرزنده و مهربان است او را ببخشید . موسی گفت : به شکرانه این نعمت ای پروردگار بزرگ هرگز مجرمان را یار و پشتیبان نخواهم بود . ترسان و نگران در شهر میگشت که ناگهان کسی که او را دیروز به یاری خوانده بود به فریادش طلبید . موسی بدو گفت تو سخت گمراهی . همینکه موسی خواست به دشمن خودشان حمله کند فریاد برآورد : موسی مرا هم می‌خواهی مثل شخصی که دیروز کشتی به قتل برسانی؟ تو قصدی جز گردنکشی در این سرزمین نداری و نمی‌خواهی از اصلاحکاران باشی . در اینحال مردی از دورترین نقطه شهر با شتاب به سوی موسی آمد و گفت : قوم فرعون مجلس مشاوره‌ای تشکیل داده‌اند ، تا ترا بکشند ، زود از این شهر خارج شو که من نصیحت کننده و خیر خواه توام . پس ترسان و نگران موسی از شهر خارج شد و گفت : ای پروردگار مرا از این گروه ستمکار نجات ده و چون رویه جانب شهرمدین گیرد با خود گفت : امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت فرماید؟

این نکات و نظایر اینها لحظات "ناتوانی بشری" است که قرآن بدون مدارا و ملاحظه دارندگان آن ضعیفها به معرض نمایش می‌گذارد ولی از آنها قهرمانی نمی‌سازد . زیرا حقیقت انسانی آنها نیستند! تنها داستان آدم خود نمونه روشنی از روش قرآنی است که به بهترین وجه در آن دیده

انسانی را نمایش می‌دهد که از هدایت خداجدا است و از راه او منحرف. همیشه تاثیر افسانه‌ها و اساطیر یونان در اعماق قلبش رسوب کرده نمی‌تواند از داستان کشمکش دائمی بین بشر و خدا که در افسانه‌های قدیم خدایان یونانی آمده است، خود را خالی الذهن کند. در آن داستانهای جنگ جاوید بین خدایان و آدمها هدف پیروزی انسان است بر خدایان ستمگر گردنکش! ۱۰

ادبیات اروپائی بطور آشکار پر از مقاصد و هدفهای ناپاک است، به مردم اینطور تلقین میکند و تعلیم میدهد که برای تحقق ذات و شخصیتشان تا میتوانند نسبت به پروردگارشان عصیان کنند و در شهوتهایشان غرق گردند! گویا فرمانبرداری از خدا مساوی است با نابود شدن شخصیت و زوال موجودیت! این فکر و نظریه، علاوه بر اینکه بیمار و منحرف است، در سطح فکر کودکان میباشد! تنها کودک است که میبندد هنگامی میتواند وجودش را تثبیت کند که سربچی از بزرگتران کند، و با اطاعت شخصیتش بیهوده میماند! ولی هنگامی که این کودک رشد کرد و بزرگ شد و عمق حقیقت زندگی را فهمید و شناخت، دریافت خواهد کرد که برای ابراز وجود و تثبیت ذات دو راه است نه یکراه: راه سربچی و راه فرمانبرداری. راه هدایت و راه گمراهی. انسان با انحراف از راه راست و ستیز با حق نمیتواند شخصیت خود را ثابت کند مگر اینکه در حالت ضعف و بیماری و سقوط باشد. اما در حالت استقامت و صحت و مرتبه بلند هنگامی شخصیت خود را در سطح عالی می‌بندد که انگیزه‌های خیر، هدایت، راستی و درستی و بالارفتن به قله انسانیت را پیروی کند و با اطاعت از آن انگیزه‌های خیرخواهانه

می‌شود. و منتهای اختلاف بین این روش را با روش اروپائی - که از حالات ضعف و ناتوانی انسان قهرمان می‌سازد - و روشی وصفی و پاک و درستی، می‌نمایاند!

چنانکه قبلاً گفتیم این نکات ضعف آدم مربوط به هنگامی است که "فراموشی" بدو دست می‌دهد هم خود را فراموش میکند و ارزشی که دارد وهم پیمانی را که با خدای خود بسته است، پیمانی که برای جانشینی پروردگارش دارد. اینها را فراموش می‌کند و به طرف یکی از امیال و شهواتش میل میکند شیطان هم از این غفلت استفاده کرده و او را می‌لغزند و زمامش را به دست می‌گیرد.

قرآن بدین ترتیب داستان انسانیت را عرضه می‌دارد و این همان حقیقت بشری است که در روزگاران و قرون و گردش تاریخ واقع شده است و قرآن آنها را روشن می‌سازد. حتی لکه‌های سیاهی را هم که بر دامن بشریت نشسته است در معرض انظار می‌گذارد تا آیندگان و نسلهای دیگر از آنها عبرت گیرند ولی ادبیات اروپائی با تمام انحرافها و لغزشهایش همین لکه‌های سیاه را به عنوان مفاخر انسانی و قهرمانیهای پرافتخار نمایش می‌دهد! لحظات عصیان و سربچی آدم را لحظهای می‌داند که موجودیت و شخصیت واقعی خود را تحقق بخشیده آقای خودش گردیده است آن لحظه سربچی لحظهای است که انسان تبدیل به نیروئی غالب و فعال گردید. لحظهای بود که می‌خواست به بهشت جایگاه آدم دست یابد، و این لحظهای را که آدم با سربچی از سفارش خدا با آزادی خواست موجودیت خود را تحقق بخشد و خود راه بازگشت و مسیرش را انتخاب کند، هیچ بد نمی‌دانند!

ادبیات اروپائی هر وقت می‌خواهد از انسانیت بحث کند و تاریخ او را یکی از صفاتش را بیان کند

استقامت و استوار ، بر پاساختن حق و عدل در زمین . برخوردار ساختن مردم به حقوقشان زیبا ساختن زندگی به درجهای که سزاوار زندگی کردن شود بدون اینکه شخص فریفته آن گردد یا باعث انحرافش شود . . . و امثال این هدفهای بزرگ و با عظمتی که احساسات و افکار بشری را بخود مشغول داشته و هم انسان بلند پایه والا ئی را سرگرم کرده است که سزاوار آباد کردن روی زمین می باشد . لذا ارزش ندارد در ایستگاه جنسریز یاد متوقف شده بیش از اندازه درباره آن بحث کنیم و به انواع واقسام ، تفنن به کار بریم چه در این صورت از مقدار لازم برای زندگی انسانی تجاوز کرده ایم آن چیزی را که باید برای رسیدن به هدفهای عالی زندگی به عنوان وسیله از آن استفاده کنیم با هدف اشتباه گرفته ایم ، بالاخره کاری کرده ایم که با واقعیت زندگی تفاوت داشته نبایستی چنین کرده باشیم . تازه تمام اینها در صورتی است که صحبت از مساله جنسی پاک و در حد مشروع و قانونیش باشد تا چه رسد به اینکه بر مساله جنسی منحرف از حقیقت و خارج از حد شرعی و قانونی هم باشد که در اینصورت سزاوار نیست جز با اظهار تنفر و اشمئز از آن حرفی به میان آورد . . .

این قاعده های است که در تمام داستانهای قرآنی مربوط به "گارشفت و رسوا" رعایت شده شایسته است در همه داستانهای "اسلامی" رعایت گردد

اسلام نه هنر را تحریم کرده است نه وصف اداراکات جنسی - چه پاک باشد چه ناپاک و نه توصیف لحظات سقوط و ضعف انسان را ولی این چیزها را آنطور که باید و شاید وبدان اندازه در معرض نمایش می گذارد که لازم است . آنجا که

ناشی از نور هدایت خدا است که میتواند کیان و سرشت خود را تحقق بخشد . . . یعنی نامیتواند باید شهوات و خواسته های را کنترل کند تا توانائی بالا رفتن از سطح حیوانی و رسیدن به اوج انسانیت را در خود ایجاد کند . این حقیقت بشری است که بر روی زمین زندگی میکند و همان حقیقتی که داستان آدم در قرآن رمزی از آن می باشد . . .

نکته بارز و روشن دیگری که در داستانهای قرآنی به چشم می خورد نمایش و بیان داستانهای "زشت و پلید و رسوا" است . البته این داستانها برای لذت خواننده یا شنونده بر اثر انحرافات جنسی او نیست . همچنانکه مسله های گمراه کننده جدید حتی داستانهای "واقعی" و "طبیعی" را هم برای لذت بردن و نشئه های انحرافی خوانندگان می نویسند . لحظه ای که از امور جنسی اسمی به میان می آید ، چه انحرافی باشد و چه غیر انحرافی ، سزاوار نیست در آنجا توقفی کرده شود و از مجردی ساد آوری سریعی بیشتر توضیح داد ، زیرا زندگی امور جنسی نیست . عارضه ای در زندگی حادث میشود و از بین میرود ، میدان تاخت و ناز آن نوع از هدفهای عالی زندگی را باید پهناور ساخت که شایسته محقق شدن هستند و لازم است مفصل و روشن درباره آنها بحث کرد . شایسته است ایمان بزرگ شخص نسبت به عالم هستی و زندگی و انسان رابه تفصیل گفت و آنقدر درباره آن بحث کرد که ادراک انسان از آن ایمان و طرز تفکر لبریز شود و جان انسانی برای تحقق کمال و زیباییهایی که وظیفه او است در میدان زندگی رها شود و به حرکت در آید ، وظایفی که دارد عبارتند از : تشکیل و بر پا ساختن جامعه ای پاک ، تربیت جانتهائی با



از طرف مجله پیوند خدمت جناب حجه الاسلام نظام زاده نماینده امام در اوقاف و عضو هیئت امناء و بنیاد فرهنگی البرز رسیده و سئوالاتی را پیرامون تعلیم و تربیت اسلامی با ایشان در میان می‌گذاریم .

مُصَحِّحاً



سوال اول- در موقعیت کنونی وظایف والدین نسبت به فرزندان شان چیست ؟

ج- بسم اللہ الرحمن الرحیم . موضوع تربیت و تزکیه در اسلام از موضوعاتی است که مورد اعتنا قرآن کریم و پیامبر گرامی اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام بوده است . حتی هدف از بعثت پیامبران عبارت از تربیت و پرورش روحی مردم میباشد بنابراین تزکیه افراد هدف غائی ارسال پیامبران و ارسال کتابها و مسائل آسمانی است . و پدران و مادران وظیفه سنگین تربیت و تعلیم فرزندان شان در اجراء دستورات پیامبران عهدم دار هستند در زمینه تربیت اولاد در اسلام میشود گفت تربیت از قبل از ازدواج آغاز می‌شود .

وقتی کسی می‌خواهد دارای فرزندی باشد که در اسلام پسندیده بوده و والگو و نمونه‌ای برای تربیت دیگران باشد باید موضوع تربیت جنین فرزندی قبل از ازدواجش آغاز شود .

در رابطه با انتخاب همسر در اجتماعات اسلام بخش و سعی وجود دارد و با انتخاب همسر خوب انسان میتواند میراثهای اخلاقی وی را به فرزندش منتقل کند .

بسیاری از خصایص درونی انسانها جنبه ارثی دارد و مقداری از آن دارای جنبه اقتصادی است که افراد از طریق همنشینی و مجالست و مطالعه آن راکسب می‌نمایند .

در جنبه ارثی تاثیرات جسمی و روحی از والدین به فرزندان منتقل می‌شود لیکن این طور نیست که هر پدر و مادری با هر خصیصه ای که هست فرزندش هم دارای همان خصائص باشد . کلیت باین معنی ندارد **يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ** بدین معنی که گاهی افراد بسیار برزنده از پدر و مادرهایی فاقد صفات اسلامی زاده می‌شوند و بالعکس افراد نادرستی از پدر و مادرانی صدر صد منقح و درستکار دنیا می‌آیند .

از نظر اسلام زمانیکه فرزند متولد می‌شود بعنوان امانتی الهی است که در اختیار پدر و مادر قرار داده می‌شود و لذا پدران و مادران در ارتباط با حفظ اولادشان وظیفه سنگینی دارند .



تربیت مستقیم فرزندان از ابتدای شیردادن آغاز شده و تا ورود به محیط مدرسه ادامه پیدا میکند. در اینجا نیز وظیفه پدران و مادران سنگین است و باید مراقب رفت و آمدها و معاشرت‌ها و درس خواندن‌های فرزندان خود باشند زیرا تمام اینها در ساختار درونی فرزندان تاثیر بسیار اساسی دارد. تا زمانی که فرزند در محیط خانواده است دارای کیش و شخصیت خاصی است اما هنگامیکه وارد محیط مدرسه میشود به یکباره شخصیتش تغییر می‌کند و گاهی بر اثر برخوردهای مختلف خانواده و مدرسه دچار دوگانگی شخصیت می‌شود. که در اینجا ضرورت پیوند خانواده با مدرسه روشن می‌شود. زیرا اگر شیوه تربیتی خانواده با مدرسه هماهنگ نباشد کودک دچار این دوگانگی شخصیت میشود و او را وادار به ارتکاب خلافهای بسیار می‌کند، از جمله دروغگویی، تکبر، حسادت و بسیاری از صفات رذیله دیگر. برای جلوگیری از بروز اینگونه مشکلات اخلاقی فردی و اجتماعی، ایجاد کانال ارتباطی میان خانواده و مدرسه اساسی و ضروری است. لذا اولیاء باید به دعوت‌های مدرسه پاسخ مثبت دهند و با مربیان و معلمان فرزندان‌شان در ارتباط باشند تا طبقه صحیحی را برای تربیت آنها اتخاذ نمایند.

دینی و پیشبرد اهداف مقدس تعلیم و تربیت اسلامی برای اولیاء دارید؟
در چهار چوب اسلام تربیت فرزندان به عهده اولیاء گذارده شده، ما برای انجام یک تربیت اسلامی به مکتبها و آیین‌هایی که در کشورهای مختلف غیر اسلامی وجود دارد محتاج نیستیم بلکه ما فرزندی را نمونه می‌دانیم که از نظر اسلام الگو باشد و تعالیم اسلامی توانسته باشد او را بسازد.
علاوه بر گفتار، بهترین شیوه برای ترویج احکام اسلامی، عمل و رفتار است. متأسفانه گاهی دیده می‌شود که اولیاء نکاتی بسیار خوب و ارزنده برای فرزندان‌شان بازگویی کنند ولی برخلاف گفته خود عمل می‌نمایند که این مسئله کودکان را دچار تردید می‌سازد. لذا هماهنگی گفتار و رفتار در تربیت فرزندان نقش بسیار اساسی دارد که باید بدان توجه داشت.
بهمان نسبت که فرزندان از اولیاء خود تاثیر پذیرند از معلمان خود نیز متاثر می‌باشند بطوریکه که در روایات به معلمان پدر و مادر روحانی اطلاق می‌شود و این امر تاثیر عمیق این دو میداد را بر فرزندان می‌رساند.

سوال سوم- کمکهای مادی و معنوی اولیاء به مدارس همیشه مفید بوده و بسیاری از مشکلات را حل کرده و به فرموده امام عزیز مردم باید به آموزش و پرورش خودشان کمک کنند. لذا بنظر

سؤال دوم- حضرت عالی به عنوان یک معلم یک روحانی چه توصیه‌هایی برای ترویج تعلیمات

حضرتعالی این امر چگونه باید انجام شود و از نظر شرعی چه وظایفی بر عهده برادران و خواهران مسلمان ماست؟

— شیوه‌های آموزشی به‌مناسبت‌های مختلف و تحت شرایط گوناگون اجتماعی و طی قرون و اعصار گذشته دائماً در حال تغییر و تبدیل بوده است.

در زمان رسول‌گرامی اسلام مسئله تعلیم و سوادآموزی و بخصوص یاد دادن قرآن جزو وظایف حتمی پدران و مادران بوده هرگاه پدران و مادران در زمینه‌تهیه زمینه تحصیلی فرزندانشان کوتاهی کنند در روز قیامت از آنها بازخواست می‌شود.

اما در مورد مسائل مادی و کمک‌های مادی بخش عظیمی از موقوفات کشور برای انجام این نوع امور است. در بعضی از جاها برای یاد دادن قرآن است و در پاره‌ای موارد کمک‌هزینه تحصیلی افراد است که باید مهیا کنند. گاهی اولویت‌هایی را قائل شده‌اند که ایتمای که نیازمند به کمک هستند از جهت تحصیلی موقوفاتی برایشان گذاشته شده‌است. در حال حاضر در تهران موسسه‌ای بنام مجتمع تربیتی متقین داریم که این موسسه تمام هزینه خوراک، پوشاک و تحصیل ۵۰۰ نفر از فرزندان یتیمی را که اکثر آنها از فرزندان شهدا هستند، از محل درآمد یک موقوفه تأمین می‌کند. این فرزندان در کلاسهای اول تا پنجم مشغول تحصیل هستند و تقریباً "چند سال است که هر ساله موفق می‌شویم صد نفر دانش‌آموز جدید را برای آموزش در این موسسه بپذیریم که تمام

مخارج اینها از جانب این موقوفات تأمین می‌شود. بطور کلی بخش عظیمی از موقوفات کشور ما برای ساختن مدرسه و تأمین هزینه‌های تحصیلی فرزندان مردم و همچنین گاهی برای کمک به معلمین و کسانی که در این نوع مسائل نقش دارند چه در مدارس جدید و چه در مدارس علوم دینی قدیم صرف می‌شود.

سوال — از بیانات حضرتعالی چنین استنباط می‌شود که مردم و فقهای بسیاری در امور فرهنگی داشته‌اند که از آنجمله است بنیاد فرهنگی البرز که خدماتی را برای آموزش و پرورش این مملکت داشته‌اند. ممکن است خواهش کنم شما هم از تاریخچه و فعالیت این بنیاد فرهنگی رایبان بفرمایید؟

— بنیاد فرهنگی البرز هم از جمله موقوفاتی است که در کشور ما وجود دارد و کلیه مستغلات این موقوفه در تهران است و ماهانه دارای درآمد مستمری است و جهت تأسیس این بنیاد هم‌انطور که از نامش پیداست، مسائل فرهنگی کشور است. این بنیاد در سال ۱۳۴۲ تأسیس شده و برخی از مواد اساسنامه‌ای که برای آن تدوین شده بود بعد از پیروزی انقلاب اسلامی قابل اجرا نبود چه بعضی از آنها جهت تقویت طاغوت و امثال اینها پس از پیروزی انقلاب موسس این بنیاد طی نامه‌ای به حضور امام امت کلیه مستغلات، اموال دارائیهای منقول و غیر منقول و موجودی‌های بانکی این بنیاد را تماماً در اختیار ایشان

گذاشت و تولیت بنیاد مذکور را به امام تفویض نمود.

حضرت امام دستور فرمودند هیئت امنایی برای اداره این بنیاد تشکیل شود که الزاما "یکی از اعضای آن روحانی باشد. این هیئت تشکیل شد و قدم اول این بود که تغییر اساسی در اساسنامه بوجود آورد. بعضی از مواد آن حذف شد و بعضی دیگر اصلاح گردید. و موادی نیز به آن افزوده شد و اکنون بحمدالله با اساسنامه‌های منطبق با موازین اسلامی مشغول انجام وظیفه می‌باشد. و تمام جهات مصرف عوائد این موقوفه امور فرهنگی است. اعم از امور تحصیلی، آموزشی و مسائل مربوط به کارها و مشاغل تخصصی که افراد می‌توانند کسب کنند و همچنین تشویق افراد مبتکر و مخترع و کسانی که می‌خواهند پس از اتمام تحصیل شان کاری را شروع کنند و گاهی برای اعزام به خارج و دادن بورس تحصیلی، نشر معارف اسلامی و تبلیغات اسلامی برگزاری مسابقات در زمینه‌های مختلف آموزشی و همینطور قرائت و حفظ قرآن و امثال اینها که تاکنون کارهای موثری در این زمینه‌ها انجام گرفته‌است.

احداث مدارس در نقاط مختلف کشور که ظاهرا با حفظ الویت برای روستاها که در اساسنامه قدیمی اش هم به همین عبارت پیش بینی شده بود که اکنون بحمدالله توفیق حاصل شده‌است.

با توجه به اینکه در اهواز طبق تحقیقاتی که انجام شده محله‌های فقیرنشین وجود داشت به احداث دو مدرسه در آنجا اقدام شد.

در ۲۲ بهمن سال گذشته تعداد ۵۰۰۰ جلد کتاب معاد خریداری شد و تحویل وزارت آموزش و پرورش گردید که ظاهرا "به ۵ استان کشور که مورد نیاز بود ارسال نمودند. همینطور وامهایی برای پیشبرد کارهای آموزشی کشور نسبت به چاپ کتابی به نام دائره‌الفوائد که در زیر چاپ هست و انشاءالله بزودی آماده خواهد شد. و نیز مجلات زیادی خواهد بود که به مرور از چاپ خارج میشود در برگزاری مسابقات آثار مرحوم شهید آیت‌الله مطهری حدود یک میلیون تومان به منظور اعطای جایزه برندگان این مسابقه داده شده است.

تعداد ده هزار جلد کتاب معاد در زیر چاپ است که بناست بانصف قیمت در اختیار طالبان قرار گیرد و نصف قیمت آن را بنیاد تقبل میکند. در برگزاری مسابقات جهانی حفظ و قرائت قرآن که توسط اوقاف انجام گرفت این بنیاد موفق شد حدود یک میلیون تومان برداشت نماید. و برای بنیاد دائره‌المعارف اسلامی که یک موسسه جدید هست موفق به کمک گردیده و امید دارد که در اجراء مواد اساسنامه گامهای موثر بیشتری رانیز بردارد. امید است افراد خیر برای احیاء موارث اسلامی و بسط و گسترش فرهنگ قرآن نیروهای مادی خود را بسیج نموده و از این رهگذر علاوه بر خدمت به فرهنگ اسلامی کشور و اعتلاء دین مبین اسلام اسباب آسایش آخرتی خود را هم فراهم آورند.

شرارت کودکان

مقدمه :

یکی از دشواریهای رفتار کودکان برای والدین و مربیان مسئله شرارت است که بصورت پرخاشگریهای توأم با خشونت ظاهر میشود و طفل ظاهراً " از آن احساس لذت میکند . شرارت نوعی جوش غیر عقلانی است که صدمه و زبانی برای کودک و اطرافیان او دارد .

برخی از روانشناسان آن رازمینهای زیستی و سازشی ذکر کرده اند که بمنظور رشد و تکامل فرد در او وجود دارد و به بقای او کمک میکند افرادی چون فروید تهاجم و شرارت را جزئی از گزینه مرگ دانسته اند که در اندرون وجود آدمی و با سرشت او آمیخته است .

در بحث مبنای فطری کودکان، اسلام قائل به وجود فطرتی متمایل به شر برای انسان است و شرارت را جیلی و سرشتی انسان ذکر میکند (الشراک من فی طبیعه کل احد علی ع)

گروهی از روانکاوان آن را نوعی واکنش حیران برای انسان دانسته اند که به وضعی سخت و شدید خود را نشان میدهد و آدمی از آن طریق احساس قدرت و هم مصرف قدرت مینماید . دیگران هم آن را واکنشی میدانند ناشی از تجارب شکست و سرکوبی حاصله در طول مدت زندگی . و بالاخره امری است که جلوه شدید و مزاحمش در برخی از کودکان وجود دارد .



دکتر علی مهری

و از اینکه طعمه او زجر میکشد احساس لذت دارد. خوشحال است. رفتارش غیر اجتماعی است و بعلت این رفتار بخود میبالد. شیرینی و شکلاتی در دست میگیرد و به سوی کودکی خردسال دراز میکند، بهنگامی که او میخواهد آن را بستاند دست خود را پس می کشد و اشک او را جاری می سازد گاهی هم ممکن است از کرده خود پشیمان شود و دریابد که عملش نارواست ولی در وضع و حالتهی است که گوئی نمی تواند جلوی خود را بگیرد و سسسد کند. بددهنی میکند و قول می دهد که ترکش نماید روز بعد دوباره همان برنامه و رفتار است.

اشتباه در تلقی

این نکته قابل ذکر است که برخی از آنچه که والدین و مربیان شرارتش می خوانند بواقع شرارت نیست امری است عادی که پدران و مادران کم حوصله و کم تحمل را وامیدارد که چنین قضاوتی را درباره او معمول دارند. کودکان به تناسب کودکی خود بیقراریهایی دارند. می جهند و می دونند در مسیر کنجکاو خود به اشیاء دستگیری میکنند - در نتیجه پدر و مادر عصبی که انتظار صبر و سکون و حیات مجسمه وار برای کودک دارند مدعی میشوند که فرزندشان شرور است.

شرارت و رشد:

بر این اساس می خواهیم بگوئیم که کودک در مراحل مختلف رشد خود به ناچار

جلوه های شرارت

کودک شرور با شیوههایی گوناگون برای خود و دیگران زحمت می آفریند و خطر آن این است که کارش توأم با خشونت و شدت است. فرد شرور میزند، میکوبد، ویران میکند و میگریزد.

اگر دستش برسد گاز میگیرد، زخم ایجاد میکند خون به راه می اندازد، در اطاق را بهم میکوبد فریاد می کشد، میگریزد، دشنام میدهد خراب میکند، چیز مورد علاقه ای را از دست ضعیفی می رباید و از گریه و ابراز شادمانی میکند.

گاهی شرارت ها صورت زیستی دارند و افراد شرور صدمه های شدید، توأم با شکنجه و آزار برای دیگران دارند، و وقتی دل دیگران را شکستند احساس لذت و شادمانی کرده و آرامش و سکونی پیدا میکنند. قهر کردن، خود رابه خاک کشیدن، شیشه اطاق را شکستن، اشیاء مورد علاقه را از کار انداختن جلوه های ساده شرارت در کودکان است. او حتی ممکن است با اعمال خود هیجانی را در والدین و مربیان برانگیزد که به تنبیه او اقدام کنند و پس از تنبیه آرامش پیدا کند.

حالات او

حالت او یک حالت بیقراری و عدم سکون است. گوئی شعله ای در اندرون وجودش روشن است که او را برای خاموش کردن آن دچار حیرت و سرگردانی کرده است، شوری و هیجانی در اندرون او ست که او را با دیگران طرف میکند، آنچنان که گوئی نیاز دارد سرازید رفتاری و ناهنجاری در آورد. خشونت سخت و شدید خود را اعمال میکند

و کودک از این راه سعی دارد شخصیت خود را نشان دهد. تحرک و بیوای جسمی و فکری او

برخی از بیقراری ها را دارد و وجود آن ضروری



زیاد میشود و طفل از راه بازیهای خلاق و فعالیت‌های معینی میکوشد در خود آرامش و سکونی پدید آورد، همان امری که ممکن است برای والدین و مربیان زحمت آفرین باشد.

حیات کودکانه است. اگر طفلی حرکت و جنب و جوش، یا دستکاری و کنجکاوی نداشته باشد جای سؤال است که نکند او بیمار باشد.

بررسیهای علمی نشان میدهد که برخی از رفتار کودکان صورت بازی دارد و زمینه‌ای است برای رشد و خلاقیت آنها و طفل به آن نیازمند است. البته آنچه مهم است این است که در این بازی الگوهای سالمی رابه او عرضه کنیم که زحمت آفرین نباشد.

شیطنت و شرارت در برخی از سنین برای کودکان بیشتر است. مثلاً "سن چهار سالگی سنی است که در آن شرارت‌ها به اوج میرسند و رفتار طفل صورت بحرانی پیدا میکند. سن ۱۱ و اوائل نوجوانی هم چنین وضعی را داراست

شرارت و جنس

روح پیکار و شرارت متناسب رشد در پسران و دختران تواما وجود دارد ولی نوع آن و شیوه عملی آنها متناسب نوع تربیت‌ها و فرهنگ‌ها متفاوت است. هر دو جنس تحریک پذیر و در عرصه حیات خود تلاشگر و مبارزند. هر دو در سنین خاص و بحرانی خود سعی دارند بزنند و بیندازند و فریاد دیگران را بلند کنند منتها در شرایط

ریشه شرارت

ریشه شرارت را باید در اندورن وجود اووناشی از خودخواهی های فرد و محبت افراطی بخود بدانیم . از نظر روانکاوان کودکانی که آزار دهنده دیگرانند از گروه کسانی هستند که خود آزار دیده اند و منتها در این جایجایی دچار اشتباهند و صدمه خود را بجهت برسر دیگران وارد میاورند . اینان خود را بسیار دوست میدارند آنچنان که حاضر نیستند کمترین ناراحتی و رنجی بر آنان وارد شود . بدین نظر از رنجهایی را که احساس میکنند انتقام میگیرند . روح گذشت و فداکاری در آنان بسیار ضعیف است . و برعکس خود پسندی و خودمداری در آنان نیرومند است .

گاهی شرارت بعلت عیب و نقص روانی است و زمانی بخاطر عادت های سوء و نارواست . و حتی ممکن است در وضع و شرایطی باشد که شرارت میکند ولی از آن رضایت ندارد .

اینان برای شرارت افرادی را پیدا میکنند که بی دفاعند و بتوان مقابله راندارند و یادار کل ضعیف تر از آنها هستند . آنها را کتک میزنند و آزار میدهند . اگر دست شان به اینها نرسد دق دل خود را بر سر حیوانات خالی میکنند . اگر بر بندهای بدست شان آید پیر او رامی کنند . اگر با گربه های برخورد کرده اند دم او رامی کشند و ...

علل و انگیزه های شرارت

شرارت ها برای کودکان شرور کلا " همانند وسایل و ابزاری هستند که طفل با استفاده از آنها سعی دارد به اهداف و مقاصد خود جامه عمل بپوشاند

و موقعیت های گوناگون متفاوت عمل میکنند . پسران ممکن است با کتک کاری و بددهنی شرارت خود را نشان دهند و دختر با کشیدن گیسوی دختران دیگر و آزار دادن آنها . پسران حتی ممکن است با وسیله برندهای شرارت خود را نشان دهند در حالیکه دختران با چنگ انداختن و ناخن کشیدن صدمه بزنند . در جمع باید گفت میزان نسبی شرارت در پسران بیشتر و روح مقاومت و سرکشی در آنان زیادتر است . این تفاوت هم بمناسبت اثرات فرهنگ جامعه است و هم بنا به اعتقاد برخی از رفتارگرایان ممکن است صورت زیستی و غریزی داشته باشد .

وجود شرارت نشانه چیست

اگر شرارت و آزار کردن بیش از حد رشد و خود متعارف باشد و بصورت یک رفتار عادی در کودکان درآید باید گفت که آن نشانه ای از یک ناراحتی درون است . نشان میدهد که یک نگرانی عمیق او را رنج میدهد .

شرارت نشانه وجود کشمکش و تضادی درونی است که حکایت از احساس عجز و ناتوانی فرد شرور در مواجهه با مسائل و تطابق خود با آن شرایط سازگاری است . نشان میدهد که در آن دوران او آشوبی برپاست که او قدرت فرو نشانیدن آن را ندارد . و یاد در دوران کودکی از مراحل سخت و دشوار و نیز عقده سازی عبور کرده و هنوز توان آن را ندارد که آن عقده ها را حل کند . او برای آرامش خود دست به سوی هر چیزی دراز میکند و هر عمل کینه - توزانه ای را انجام میدهد بدان امید که آرامشی بیاید .

۴- خستگی : خستگی جسمانی وحتى کسری خواب میتواند زمینر برای شرارت و بدر رفتاری فراهم کند ، کودگانی که پر جنب و جوشند ، زیاد می دوندومی پرند ، ویا بعللی گوناگون دچار کم خوابی هستند حال عادی و اختیار خود را از دست میدهند و در برابر امور و جریانات بی تاب و بیقرار میشوند .

۵- ضعف بدن : بررسیهای علمی نشان دادهاند آنها که ضعیف و ناتوانند آمادگی برای شرارت و رنج آفرینی بیشتر دارند تا افراد عادی و طبیعی ضعف جسمانی توان شرکت در مناسبتها و بازیها را از کودگان سلب میکند و امکان ابراز وجود را از آنان میگیرد و این خود سبب و زمینه ای برای عقده سازی و یا اعمال روش انحرافی میشود .

۶- نقص بدن : کودگانی که دچار نقص جسمانی هستند اگر در معرض سرزنش ها و مسخرگی ها قرار گیرند سراز شرارت در می آورند . اشتباه مردم در معامله بایک ناقص العضا چون یک مجرم سبب میشود که آنها توان مقاومت را از دست داده و حالت حمله و خشونت پیدا کنند . هر مقدار ظرفیت روحی در کودگان بیشتر باشد این امر کمتر ملاحظه خواهد شد .

۷- سموم بدن : پاره ای از تحقیقات نشان دادهاند که بسیاری از ناموزونیه های رفتاری کودگان ناشی از وجود سموم ویا ترشح نامتعادل هورمونهای بدن است . شما جلوه این امر را در دوران بلوغ بنحو آشکاری ملاحظه میکنید و این امر تا حدی وجود دارد که برای جنایتکاری های حرفه ای سعی دارند افرادی از این سنین انتخاب کنند .

و البته همیشه مسئله شرارت به اینگونه قابل توجیه نیست . دلایل و علل دیگری هم دارد که ما ذیلاً " به مواردی از آنها اشاره میکنیم .

الف- علل زیستی

بخشی از شرارتهای کودگان بنا به دلایل زیستی است و در این زمینه از مسائل بسیاری میتوان نام برد که بخشی از آنها بقرار زیرند :

۱- بیماری و درد : برخی از کودگان شرارت دارند بدان خاطر که بدنی بیمار دارند . رفتار سالم را از بدن های سالم میتوان انتظار داشته از بدن های بیمار . دردهای شدید و ناراحت کننده ممکن است زمینه را بگونه ای فراهم کند که فرد از خود بیگانه شده و سراز شرارت و بدر رفتاری در آورد . دردهای شدید گاهی آدمی را بیقرار میسازند و حتی ممکن است انسان را به هذیان گوئی بکشانند .

۲- سادیسیم : این هم یک بیماری است که مبتلای آن از حالت عادی و طبیعی خود خارج میشود . اساس آن را عبارت میدانند از وجود علاقه ای به داشتن قدرت مطلق در افرادی که احساسی عمیق از نادانی دارند . عمل سادیسیمی برای فرد رضایت خاطر می آورد و شرارت برای او امری لذت آفرین میشود .

۳- کسالت عصبی : در مواردی شرارت ها ناشی از ضعف و بیماری عصبی است آنچنان که فرد را در زندگی بیقرار میکند و قدرت خود نگهداری و اخذ تصمیم عاقلانه را از او میستاند . چنیین افراد میل دارند به چیزی دست پیدا کنند و ولی توان و قدرت آن را ندارند و بدین نظر از شرارت سردر می آورند .



مَنْ أَكْرَمَكَ فَأكْرِمُهُ وَمَنْ اسْتَخَفَّ بِكَ فَأكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْهُ

هر که ترا بزرگ داشت تو نیز او را بزرگ دار و اگر کسی ترا کوچک شمرد تو خود را از او بزرگتر دان تا با وی درافتی و عملش را تلافی کنی .

از آیات قرآن و روایات چنین استنباط میشود که هیچ موجودی همانند انسان مورد تکریم و بزرگداشت پروردگار متعال قرار نگرفته است خداوند در سوره ۱۷ آیه ۷۰ میفرماید :

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ عَلَيَّ كَثِيرًا مِّمَّنْ خَلَقْنَا .
یعنی : انسان را بر بسیاری از آفریده ها برتری و فضیلت دادیم . با مطالعه و امعان نظر میتوان دریافت که منظور از این کرامت قوه و نیروئی است که خداوند در گوهر وجودی انسان قرار داده است که اگر هر فردی با تلاش و کوشش آن قوه را بفعلیت در آورد بچنین کرامت و بزرگداشتی دست خواهد یافت و این جز از طریق ساختن و پرداختن امکان پذیر نیست . در برخی از روایات این واقعت کاملاً " مشهود است که رابطه نزدیکی فیما بین ایمان و اخلاق وجود دارد خداوند در بیان مقررات و قوانین اسلامی همیشه مسائل اخلاقی را متذکر شده است و بابر داشتی می توان

احادیث و روایات

گفت که اسلام همانند سکه دارای دورویه است یکی قانون و دیگری اخلاق .

در عبارتی که از حضرت رسول "ص" نقل شده است انگیزه اصلی از بعثت خویش را اتمام مکارم اخلاق دانسته است .

بُعِثْتُ لِأَتِمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ از این عبارت کوتاه دونگنه اساسی استفاده میشود :

۱- هدف از بعثت پیامبر بزرگوار "ص" تنمिम فضائل اخلاقی است .

۲- هدف از بعثت پیامبر بزرگوار اتمام مکارم اخلاقی است .

برای توضیح بیشتر باید متذکر شد که آیین پیامبر بزرگوار ترویج و توسعه مبانی اخلاقی نمی باشد چه انبیاء عظام پیشین اینکار را انجام دادماند و رسالت عمده دین اسلام گسترش مکارم اخلاقی است و بعبارت دیگر تلاش عمده اسلام پیاده کردن اهداف عالی اخلاقی و انسانی است

از پیامبر اسلام نقل شده است که فرمود :
 عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَنِي بِهَا وَإِنَّ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ أَنْ يَعْفُوَ الرَّجُلُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَيُعْطَىٰ مِنْ حَرَمِهِ وَيُصَلَّ مِنْ قِطْعَةٍ وَأَنْ يُعْوَدَ مِنْ لَأِيُودَةٍ .

بر شما باد مکارم اخلاق چه خداوند مرا بخاطر همین مکارم اخلاق برانگیخت و از مکارم اخلاق و ویژگیهای آن اینست که آدمی کسی را که با و ستم کرده ببخشد و بکسی که او را محروم داشته اعطاء کند و از آنکه از او بریده پیوند کند و دیدار کند از آنکه او را دیدار نمی نماید .

از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است :
 إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَصَّرَ سَلَةَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَاَتَجَنَّبُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْمَدُوا اللَّهَ وَعَلِمُوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ حَبْرٍ وَأَنَّ لِاتِّكَنِ فِيكُمْ فَأَسْأَلُوا اللَّهَ وَأَرْغَبُوا إِلَيْهِ فَيُهَا قَالَ وَ ذَكَرَ عَشْرَةَ الْبَقِيَّةِ وَالْقَنَاعَةَ وَالصَّبْرَ

وَالشُّكْرَ وَالْحِلْمَ وَحَسْنَ الْخُلُقِ وَالسَّخَاةَ وَالغَيْبَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَالْمَرْوَةَ

امام جعفر صادق فرمود خداوند پیامبران خود را بمکارم اخلاق و ویژگی داد پس خود را بیازماید اگر این روحیات در شما نیز وجود دارد پس خدا را حمد و ستایش نمائید چه بهترین ها را دارا هستید و اگر آنها را نداشتنی از پروردگار متعال مسئلت نمائید تا در شما بوجود آورد سپس ده مورد از مکارم اخلاق را برشمرد .

۱- یقین ۲- قناعت ۳- شکیبایی و صبر ۴- شکرگزاری ۵- تحمل و بردباری ۶- خوش خلقی ۷- سخاوت ۸- غیرت مندی ۹- شجاعت ۱۰- جوانمردی

باتوجه باین روایات معلوم میشود که اسلام می گوید که انسان را در حد متعالی پرورده سازد و او را به صفات و روحیات انبیاء عظام متجلی سازد تا در پرتو این ساختن و پرداختن ها قوه های انسان بفعلیت رسیده یکی از مصادیق خلیفه الله گردد .

از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده

است که فرمود :
 مَا تَجَرَّعَتْ جَرَعَهَا حَبِيبِي مِنَ جَرَعِهِ غَيْظًا كَأَنِّي بِهَا صَاحِبُهَا

یعنی در زندگی هیچ جرعه ای گواراتر و شیرینتر از شربت غیظی که آنرا فرو برده از پاسخگوئی و مکافات طرف مقابل صرف نظر نمودم نیست . بدیهی است انسان های عادی هرگز توانائسی انجام این چنین روحیات متعالسی را دارا نمیباشند مگر آنکه خود را با استمداد از پروردگار ساخته باشند .



آن در برابر جمعیت ایستاده ابتدا افتخارات عصر جاهلیت را طرد ساخته خاطر نشان ساخت که تمام مردم از یک ریشه بوده و همه یکسانند سپس پرسید شما درباره من چه گمان میبرید رفتار ما با خود چگونه توجیه می‌نمایند؟ سهیل بن عمرو گفت ما درباره شما جز نیکی و خیر تصویری نداریم رسول خدا سکوت کرده بود هم‌اهالی که در مسجد بودند غرق در سکوت بودند دلها بشدت می‌تپید بسیاری از اهالی قریش خود را در آستانه نابودی و کشته شدن میدیدند لحظات با دلهره و اضطراب میگذشت ناگهان رهبر اسلام سکوت مسجد را شکسته با صدائی که از عمق جان و روحش برمیخاست فرمود:

اذهبوا فانتم الطلقاء . بروید همه شما آزادید غریب شادی از همه بلند شد همه از شادی و نشاط یکدیگر را در آغوش گرفته اشک شوق از دیدگان نشان جاری گشت .

آری رسول خدا با اینکار مقام و منزلت انسان را یکبار دیگر با خطی زیبا در تاریخ بشریت ثبت و ضبط کرد تا انسان‌ها راه تعالی و استكمال را از او بیاموزند .

پیامبر گرامی وقتی شهر مقدس مکه را فتح نمود سعد بن عباده که برجم دار بود و پیشاپیش انصار حرکت میکرد وقتی نزدیک ابوسفیان رسید نگاهی باو کرده و چنین گفت:

يا ابا سفيان اليوم يوم الملحمة اليوم اذل الله قريشا

ای ابوسفیان امروز روز خون ریزی است امروز خداوند قریش را خوار و ذلیل خواهد کرد وقتی رسول خدادار جمع سربازان در همان مسیر حرکت میکرد و با بوسفیان رسید ابوسفیان فریاد زد یا رسول الله مگر فرمان قتل قوم خود را صادر کرده‌ای؟ سپس سخنان سعد بن عباده را بعرض رسانید .

رسول خدا فرمود ای ابوسفیان: كَذِبَ سَعْدُ الْيَوْمَ يَوْمَ الرَّحْمَةِ

پیامبر گرامی فرمود ای ابوسفیان سعد برخلاف سخن رانده است امروز روز فضل و مرحمت است وقتی رسول خدا پس از دخول حرم و خروج از

عدم تربیت صحیح از همه چیزه اسلام
بیشتر ضرر زده است . « امام خمینی »

نظریات جدیدی درباره نقش وراثت و محیط در هوش



بسیار زیادی فزونی یا شکوفایی بخشید. به طور کلی عده کثیری از روانشناسان معتقدند که محیط مساعد و پرانگیزه، یا محیطهای فوق العاده نامساعد از نظر تربیتی بیش از آنچه در گذشته تصور می شد در رشد هوش و یا پیشگیری از رشد آن اثر می گذارد.

معدودی از روانشناسان نیز اعتقاد دارند که عمل ژنتیکی در رشد و زوال قوای ذهنی بی اندازه موثر است. جنس ادعا می کند که قدرت تاثیر عامل محیطی نسبت به عامل وراثت برابر ۱ به

پیشگفتار

نقش وراثت و محیط در رشد هوش و یا عقب ماندگی ذهنی و میزان پیشرفت تحصیلی کودکان از نظر اهمیت خاصی که در تعیین خط مشی فعالیت های تربیتی دارد، همواره مورد توجه بوده است. در حال حاضر کوششهای گوناگون آموزشی و پرورشی در سطوح مختلف و در مؤسسات خاص بیشتر بر این اصل بنیانگذاری شده است که میتوان تواناییهای ذهنی و استعداد های خاص افراد را، از راه تعلیم و تربیت صحیح، تا حد

از مشکلات او ناشی از این بود که احتمال داشت پسرک وحشی صدمه مغزی دیده باشد. با وجود این اینار به موفقیت‌های قابل توجهی نائل آمد و کار او راهگشای بسیاری از مطالعات جدید در زمینه آموزش و پرورش و روانشناسی شد.

یکی از نشانه‌های اصلی تعیین عامل وراثت این است که بینیم بعضی از ویژگی‌های انسان علی‌رغم تفاوت‌های شدید در نحوه تربیت و شرایط محیط، به رشد منظم خود ادامه می‌دهند. مثلا "اگر راه رفتن را در نظر بگیریم، مشاهده می‌کنیم که همه کودکان مراحل مختلف راه رفتن یعنی خزیدن، چهار دست و پا راه رفتن، در حال نشسته خود را کشیدن، قدم برداشتن به کمک یک تکیه گاه و بالاخره راه رفتن مستقل را کم و بیش یکسان طی می‌کنند. رشد و بلوغ، با گذشت زمان به طور منظم صورت می‌گیرد. تقریباً "درس‌ن یکسالگی روابط عضلات و دستگاه اعصاب کودک به قدر کافی رشد می‌کند که بتواند با تمرین مختصر



راه برود. تمرین زیاد و با محرومیت از تمرین قادر نیست زمان راه رفتن کودک را به قدر کافی جلو و یا عقب بیندازد.

فیلیپ ورنون، نویسنده مقاله‌ای که ترجمه شده و تلخیص شده آن از نظر خواننده می‌گذرد، سعی دارد که ضمن اشاره به آزمایش‌های گوناگون و مطالعات متعدد، در زمینه تاثیر عوامل ارثی محیطی در رشد و نقصان هوش نظریات دوجناح مختلف را به هم نزدیک کند و در عین حال خواننده را مجاب کند که اظهار نظر افراطی و جزمی درباره تاثیر هر یک از این دو عامل بیانی علمی و مستدل نیست.

سعی شده است که یافته‌های روانشناسی در مورد اثر وراثت و محیط در هوش به زبانی ساده بیان شود. به ویژه این نکته روشن شود که آیا افزایش و کاهش توانایی ذهنی تحت تاثیر وراثت ثابت است، یا اینکه تا چه حد تحت تاثیر تربیت خانوادگی، آموزش و پرورش، و سایر عوامل محیطی قرار می‌گیرد.

یک مورد غیر عادی، مربوط به رشد کودک در محیط بسیار نامساعد و بدون انگیزه، سبب شد که تلاش‌های علمی برای تجزیه و تحلیل، پیشگویی و اصلاح رفتار آدمی شروع شود. در اواخر قرن نوزدهم یک پسر دوازده ساله وحشی در یکی از جنگل‌های فرانسه مشاهده و دستگیر شد. او لخت بود، روی چهار دست و پا راه می‌رفت، صداهای نامفهومی از خود در می‌آورد، مانند حیوانات غذا می‌خورد، و اشخاصی را که می‌خواستند به او دست بزنند گاز می‌گرفت. او را به یک پزشک فرانسوی به نام اینار تحویل دادند تا تربیت کند. اینار فکر می‌کرد که علت عمده نقص او شاید ناشی از محروم ماندن طولانی از اجتماع انسانها بوده است. او ناتوانی‌های این پسر را با یک سلسله آزمایشها تجزیه و تحلیل کرد و کوشید که با اجرای برنامه‌های منظم آموزشی آنها را برطرف سازد. ولی موفقیت اینار در این تلاش محدود بود. یکی

است. گرچه میدانیم که در این مورد تفاوت‌های قابل توجهی در میان خانواده‌ها مشاهده میشود. معهذا ثابت کردن اینکه این تفاوت‌ناشی از ژن‌هاست بسیار دشوار است. اما می‌توان گفت که سرعت زوال نیروی جسمانی هر فردی تا اندازه‌ای زیادی بستگی به این دارد که در طول حیاتش شرایط تندرستی او چگونه بوده‌است. و می‌توان نتیجه گرفت که افزایش قابل توجه "امیدزندی" در پنجاه تا صدسال اخیر مولود پیشرفت دانش پزشکی بوده‌است. همچنین حقایق به دست آمده است که عمر مگس و موش را می‌توان از راه تغذیه مناسبتر افزایش داد، ولی معلوم نیست که این امر تا چه حد در مورد انسان قابل اجراست.

مفهوم هوش
 بررسی و مطالعه هوش به مراتب دشوارتر از رشد جسمانی و ویژگیهای آن است. هوش قابل مشاهده و اندازه‌گیری با ابزار معمولی نیست. در واقع هوش چیزی را وجودی در مغز یا در ذهن نیست، بلکه برجستگی است که ما به اعمال و گفتارهایی می‌زنیم که به نظر ما هوشمندانه، وافی به مقصود، ولی در عین حال پیچیده و مشکل است. بعلاوه مقدار زیادی از بحث و مجادله درباره هوش از این جا ناشی می‌شود که ما غالباً "این بر چسب را در دو معنای مشخص به کار می‌بریم: یکی برای اشاره به استعداد بالقوه مادرزادی مغز که برای تکامل و یادگیری دارد، دیگر اینکه وقتی کسی را با هوش می‌نامیم، منظور ما این است که او در درک مطلب و فهم روابط و همچنین در استدلال و کاربرد افکار مجرد تواناست. "هب" روانشناس معروف کانادایی، در سال ۱۹۴۹ با تفکیک این دو مفهوم آنها را روشن ساخت و آنها را هوش "الف" و هوش "ب" نامید. هوش "الف" مبتنی بر ژنتیکی برای رشد ذهنی و یادگیری است در

در قبیله هویی، از قبایل سرخپوست آمریکا کودک را چند ماه محکم به تخت‌های گاهواره می‌بندند. با وجود این، کودکان این قبیله راه رفتن را همزمان با سایر کودکان معمولی شروع می‌کنند.

زمانی که یک کودک در بعضی خصوصیات به پدر و مادرش شباهت دارد، ما حق داریم فکر کنیم که این خصوصیات موروثی است و از راه ژن‌ها به او رسیده است. هر چند که این امر در مواردی درست بوده است و به عنوان مثال کودکان چشم آبی به پدر و مادر چشم آبی تعلق داشته است، با وجود این، باید اعتراف کرد که همواره چنین نبوده‌است. به همان گونه که وراثت عامل بسیاری از شباهت‌هاست عامل به وجود آمدن تفاوت‌ها نیز هست. مثلاً دو کودک هندی سیاه‌مکن است بچهای سیاه یا سفید داشته باشند. به همین ترتیب، نظر اکثر مردم این است که پدر و مادر بلند قد دارای فرزندان بلند قامت خواهند بود، اما واقعیت این است که برخی از فرزندان ممین خانواده‌ها ممکن است کوتاه‌تر یا بلندتر از پدر و مادر خود باشند. با وجود این، اگر بگوییم که بلندی قد مولود وراثت است و تاثیر تغذیه و سلامت جسمی در آن بسیار محدود است نظریه درستی را بیان کرده‌ایم. این مثال‌ها می‌رساند که مساعد و بی‌ان مساعد بودن محیط در رشد قد تاثیر قابل ملاحظه‌ای ندارد.

از سوی دیگر در دوره کهولت، با به اصطلاح دوره نوزولی سن، بسیاری از مراحل کاهش تواناییها و یا زوال آنها تا حد زیادی یکنواخت است. مثلاً کاهش نیرو و قابلیت انعطاف عضلات، ضعف دید و شنوایی، مستعدتر شدن اندامهای بدن مانند قلب و کبد به ابتلا به بیماریهای مختلف کم و بیش هماهنگ است. بنابراین می‌گوییم که پیری یکی از خصوصیات مادرزادی بشر

به مشاهده آن نیستیم ، تاچرسد به اندازه گیری زیرا هوش "الف" قابل شناختن نیست ، مگر اینکه از طریق واکنش نسبت به محیط ، رشد یافته باشد .

حال ببینیم که هوش از نظر رشد و افول یا کاهش با خصوصیات جسمانی قابل مقایسه است یا نه .

آیا رشد و تکامل هوش ، بدون ارتباط با محیط مانند رشد جسمانی مراحل منظمی را طی میکند ؟ طبق نظر ژان پیاژه ، روانشناس معروف سوییسی پاسخ سوال مزبور تا حدودی مثبت به نظر میرسد کودکان در جوامع مختلف ، و گروههای متفاوتی از مردم که دارای فرهنگهای گوناگون هستند ، از دوران کودکی تا مرحله بزرگسالی یک سلسله مراحل مشخص تکامل هوش را طی می کنند . در هنگام تولد رفتار آنها فقط از تعدادی بازتابهای غیرارادی و حساسیت در مقابل لمس نور ، صدا تشکیل شده است . بنا بر این سالهای اول و دوم زندگی به تکمیل قدرت ادراک دنیای خارج اختصاص دارد .

به دنبال این دوره ، کودکان تا مرحله بلوغ تدریجا در باز شناختن ، درک مطلب ، بیان احساس ، ذخیره آثار ایمن تجربیات در ذهن ، توانایی بیشتری پیدا می کنند و می توانند در حفظ و یادآوری این آثار و علایم در هنگام لزوم ، کسب افکار و حل مشکل به طور منطقی قدرت بیشتری از خود نشان دهند . نکته مهم این است که "پیاژه" هم مانند "هب" تاکید می کند که این رشد و تکامل ذهن تنها نتیجه بلوغ طبیعی نیست ، بلکه واکنشهای متقابل کودک و محیط در آن موثر است ، و محتوای افکار و مفاهیمی که در ذهن کودک به وجود آید از فرهنگ خاص محیط پرورشی او ، یعنی زبان ، سنتها ، و ارزشهای محیط ، متأثر است .



حالی که هوش "ب" سطح کنونی توانایی و کارآیی ذهنی یک کودک یا بزرگسال است . چنانکه "هب" نشان داد ، هوش "ب" به هیچ وجه مادرزادی نیست ، هر چند در درجه اول به هوش "الف" بستگی دارد و بر اثر شکل پذیری اساسی مغز یعنی ژنها ، قدرت او محدود می شود . هوش "ب" تدریجا بر اثر واکنشهای متقابل بین کودک و محیط انسانی و فیزیکی او تکوین می یابد و به طور قابل ملاحظه ای به مقدار و نوع محرکهایی که کودک دریافت میکند وابسته است . ارتباط هوش "الف" به هوش "ب" به طور کامل نظیر ارتباط دانه به گیاه است . برای به دست آوردن گیاه سالم شخص به دانه یا تخم خوب نیاز دارد ، ولی میزان رشد گیاه بستگی کامل به میزان غذا ، حرارت ، نور ، آب و کودی دارد که به آن می رسد . هوش انسان نیز به همین ترتیب نیازمند تغذیه مناسب روانشناختی است و ممکن است عوامل ناسازگار محیط جلورشد آن را بگیرد . اکنون روشن شده است که قابلیت آمادگی کودکان در مقابل ایجاد و پرورش توانایی تفکر هوشمندانه بسیار متفاوت است . این تواناییها و مهارتها هستند که هوش "ب" را تشکیل می دهند و ما می توانیم به کمک تستهای هوشی تا حد قابل اعتمادی آن را اندازه بگیریم . باید به این نکته نیز اشاره شود که علاوه بر هوش "ب" تفاوتهای زیادی در استعداد های خاص ، مانند استعداد موسیقی ، ریاضی و نظایر آن ، در بین کودکان وجود دارد . این استعدادها هم ممکن است در بدو امر مبتنی بر وجود بعضی ژنها باشد ولی بدون فراهم ساختن محرک و فرصت کافی رشد نمی کنند .

باید توجه داشت که منظور این نیست که با تستهای هوشی می توان هوش "الف" یا استعداد ذهنی مادرزادی را اندازه گرفت . در واقع ما قادر

معرفی



تاکنون برای عادت تعریف جامع و توصیف کاملی و مکاتب نگرفته است. حتی در روانشناسی کلاسیک و اتفاق نظری وجود ندارد، و هر گروه عادت را بنوعی تعریف و هر دسته بوجهی تعبیر نموده‌اند و این اختلاف ناشی از آن است که عادت یک پدیده یا حالت خاص با صفات و مختصات مشخص و معینی نیست. بلکه در تعریف عمومی، در حقیقت عادت مرکب است از چندین پدیده مختلف و متفاوتی که تمام این پدیده‌ها تنها از یک لحاظ با هم مشابه و در یک مورد با هم مشترکند و آن عبارتست از "خودکاری و نظم و هم‌آهنگی مابین تمام فعالیت‌های خودبخودی روانی یا عضوی بصورت عادات که از شعور باطنی سرچشمه گرفته، گاهی با نظارت و کنترل شعور ظاهری و گاهی بدون مداخله آن بمعرض اجرا درآمده و بسا تحقق می‌یابند.

بنابر این عادت عبارتست از: انواع پدیده‌ها و تظاهرات مختلفی در انسان یا حیوان یا هر

دکتر صبورا روبرو باوی

ذیلا اشاره مینمائیم :

افلاطون "عادت" را بیشتر از لحاظ تحقیر فضیلت موروثی و اکتسابی "مورد بحث قرار میدهد تا بدینوسیله امتیاز فضیلت حقیقی که "دانش" است واضحتر گردد، و لذا افلاطون عادت را بیشتر از افسق جنبه های اخلاقی و معمولی مورد مطالعه قرار میدهد تا از سایر جهات ارسطو توجیه نسبتاً " وسیعتری برای عسادت از لحاظ فلسفه نظری نمود ماست ولی در مکتب ارسطو نیز عادت از لحاظ اخلاقی و جنبه های عملی بیشتر مورد بحث قرار گرفته تا سایر جنبه های مختلف بطوریکه بنا بر عقیده ارسطو عادت بمرور و بتدریج در نتیجه حرکتی که طبیعی و فطری نبوده و مکرر تکرار میشود بوجود میاید و اعمالند که معین کننده عاداتند. عادت نه تنها عمل را آسان کرده و رنج و کوشش را از بین میبرد بلکه تمایلی نیز ایجاد میکند. روح از تکرار آنچه که یک دفعه بجا آورده لذت میبرد. تکرار عمل برای عمل تشکیل شکلی میدهد که دیگر از آن جدا شدنی نبوده و بمنزله طبیعت ثانوی میشود. لذا تکرار، تولید عادت و عادت تولید تمایل و تمایل نیز عمل را بوجود می آورد.

موجودات غیر ذیروح مستعد عادت نیستند و نمیتوانند بواسطه تکرار عمل چیزی غیر از آنچه که هستند بشوند. عادت با حیات همراه است اما فقط روح انسانی است که بطبیعت، چیزی اضافه کرده و بخویشتن اشکال عالی و هنر و فضیلت را عطا مینماید. دانش فقط قدرت ساده ی کسب حقیقت نیست بلکه نوعی از تسهیل مکتسبه و استعدادی در عمل و تفکر و معرفتی است حاضر بکار و عمل...

موجود زنده ای که بر حسب ماهیت فعل و انفعالات روحی و معنوی تظاهرات مادی و جسمانی، شکل ظاهری مختلف و متفاوت داشته ولی در یک مورد همه آنها با هم مشابه و مشترکند و آن عبارتست از اینکه تمام انواع تظاهرات و فعل و انفعالاتیکه ابتدا بصورت اتفاقی یا ارادی و غیر ارادی بعننی خود بخود ظاهر ولی پس از تکرار و انواع نوسانات تطبیقی بالاخره تبدیل به عادت میشوند، از آن پس حالت فعال غیر ارادی داشته و ناخود آگاه جسماً "یا روحاً" منشاء اثرند و پس از تبدیل عادت، جزو طبیعت خواهند شد.

عادت بر دو گونه است: مثبت و منفی، آنرا مثبت خوانند وقتی مراد استعداد صدور حرکاتی باشد که در آغاز امر دشوار بوده و بتدریج آسان میشوند مانند خواندن و نوشتن و غیره... منفی نامند وقتی توانائی تحمل موثرات خارجی یا باقی ماندن در حالت گذشته را برسانند، مانند عادت به بعضی بوها و به زندگی در مناطق مرتفع و بمخدرات و سموم و امثال آنها...

بنابراین تقسیم بندی که روانشناسی برای عادت در نظر میگیرد بیش از دو حالت نیست، و بدیهی است که ایندو حالت کلی هرگز قادر به توجیه و تفهیم کلیه موارد نبوده و برای رساندن جزئیات موضوع برای نیل بمقصود کافی نتواند بود، و نه این تعریف کلی و تقسیم بندی اجمالی اجازه تعریف صحیح و حقیقی و تفکیک اصولی انواع عادت را بر ما خواهد داد.

از لحاظ فلسفی نیز عادت در سطحهای بسیار مختلف و متفاوت از هم طرح و بحث و تعریف گردیده است. و بیش از همه بوسیله علمای اخلاق آنهم از نظر رابطه آن با اراده، مورد مطالعه قرار گرفته است. اینک به خلاصه ی عقاید فلاسفه

روح نسبت به اعمالش بیطرف و غیرذینفع نیست
اعمال روح مبین طبیعت و معین کننده وضعیت
و حالت آتی او میباشند و بدینسان برای همیشه
جزئی از آن میشوند. هر موجود غیر مادی و یا
روحي نمیتواند از هر گونه درکی نسبت بوجود
گذشته اش بری باشد بلکه اثراتی از آنچه که در
گذشته برایش اتفاق افتاده در او باقی میماند ،
و همچنین احساس قبلی از آنچه که بوقوع خواهد
پیوست برایش وجود دارد اما این احساسات
اغلب اوقات خیلی جزئی و سطحی بوده بقسمی
که نمیتوان آنها را از یکدیگر تشخیص داده و درک
نمود گرچه ممکن است این احساسات جزئی روزی
پرورش و تکامل یابند .

آنچه درباره عادات از نظر فلاسفه مذکور نقل
گردید نظریات فلاسفه نامبرده مبنی بر اینستکه
عموماً عادات راقط نوعی فعالیت ، و مخصوصاً
از لحاظ روابط آن با حیات روحانی مورد بحث
قرار داده اند ، در مقابل گروه دیگری از فلاسفه
هستند که برای عادات فلسفه تجربی قائل شده و
نقش عادات را مهمتر از آن معرفی کرده و آنرا
قانون کلی حیات عملی دانسته اند .

اختلاف کلی بین اعمال انسان و حیوان وجود
ندارد ، حیوانات نیز اعمالشان را با تفکر انجام
میدهند . اما نظریاتکه احتیاجات حیوانات
ناچیز است بزودی زمانی فرا میرسد که آنچه
را تفکر با آنها آموخته با سانی انجام میدهند و در
اینحال بجز اینکه هر روز اعمال معینی را تکرار
کنند کار مهمی را انجام نداده و بالاخره غیر از
عادت چیزی برایشان باقی نمیماند و مجبورند
که به غریزه اکتفا کنند . غریزه چیزی نیست مگر
عادت عاری از تفکر . . .

چون عادات نمیتوانند با هر وضعیتی متناسب و
سازگار باشند بنابراین در موارد تازه و غیرعادی

دکارت اصل و منشاء عادت را چنین توجیه میکند
"عبور ارواح حیوانی از مجاری و منافذ مغز سبب
میشود که اگر همان ارواح بخواهند در دفعات
بعدی از آنجا بگذرند کارشان آسانتر گردد .

عمل عادت شبیه است به عمل رودخانه‌هایی که
بواسطه جریان آب مسیر خود را حفر مینمایند .
بنابر این عادات کاملاً جسمانی بوده و بدینسان
بوجود می‌آیند که تکرار حرکت ، مسیر عبور آنها
خواهد شد . هر اتفاقی که در جسم روی دهد ،
انعکاس آن در روح است و از آنجا معلوم میشود
که تا چه پایه روح و جسم بیکدیگر بستگی دارند
ولی نایستی فراموش کرد که عمل جسم و روح دو
طرفی است .

از یک لحاظ حافظه می‌تواند قسمی عادت تلقی
شود زیرا همانطور که عادات جسمانی عبارت از
عبور آسان ارواح در بعضی از نقاط بدن است
همینطور نیز حافظه عبارتست از اثراتی که همان
ارواح در مغز رسم کرده اند و سبب شده اند ما
با سانی اشیاء را بخاطر بیاوریم . "مالبرانر معنی
"عادت" را تعمیم داده و حتی عادت فطری نیز
در نظریات خود متذکر شده است و بطور خلاصه
نظریه‌ای که مالبرانرش درباره
عادت بیان میکند شامل عاداتی است که مربوط
به اتحاد جسم و روح میشوند و این نظریه کاملاً
نظریه مکانیکی عادت است ، از طرفی به عادت
روح نیز معتقد است و همچنین عادات دیگری از
ردیف استعداد های طبیعی منفی که مربوط به
انحراف ذاتی و استعداد هایی که مربوط
بجنبه های ماوراء الطبیعه است از راه اعتقادات
مذهبی توجیه نموده و نیز به عادت مخفی که در
نتیجه تکرار عمل در شخصی بوجود می‌آیند
معتقد است .

شابهتی به عادت دارد، اما در اصل پدیده‌های است بر مبنای جبر مکانیکی نه مبتنی بر میل و اقتضای محیط‌زنده، بیولوژیکی. عادت در کائنات و در عالم جمادات و مادیات آنچنانکه در برخی مکاتب فلسفه نظری بمنظور گسترش و تعمیم مفهوم عادت بحث شده عملاً معنی و مفهومی نسیب دارد و چنین تعاریف فقط از لحاظ فلسفه نظری قابل قبولند. در حالیکه از لحاظ حکمت طبیعی و منطق علوم تجربی آن تعاریف غیر قابل انطباق در عمل هستند. زیرا عادت فقط عبارت از تکرار مشابه و یکنواخت، و خود بخودی فعل یا حالت یا پدیده‌های نیست که بصورت ماشینی، خودکار و بلا اراده تکرار شود. هرگز تغییر و تحول پذیر نباشد، بلکه عادت حقیقی غیر از تکرار عمل بحالت جبریت در عالم مکانیک، و بصورت تبعیت عالم مادی از یک فرمول ریاضی است. در حالیکه بر عکس عادت حقیقی ناشی از وجود حداقل آثار محرک باشعوری در یک محیط‌زنده است که هم تحول پذیر از حالی بحالی است و هم قابلیت تضعیف و تقویت یا انهدام بموقع و ظهور بموقع بوده و همچنین برخی از عادات ممکن است مبنای عادات دیگر شده و از حالت تکسرار خود بخودی ساده فعل یا حالتی، بحالت مرکب و پیچیده‌ای در آید و بنا بر این عادت بمعنی واقعی اولاً "تغییر پذیر و قابل تحول از حالی بحالی دیگر است ثانیاً" هر عادتی ممکن است بصورت ساده یا مرکب باشد و ثالثاً "هر عادتی در عین حالیکه خود ممکنست حاصل یک عادت معینی باشد در ضمن ممکنست پایه و اساس ایجاد یک عادت دیگری بشمار رود.

استمداد از عقل لازم میشود. اسپنسر توارث را نیز بعاتد اضافه میکند: "... عادت انفرادی نیست و در حالیکه موجب تغییر و تبدیل موجود میشود، از نسلی به نسلی دیگر منتقل میگردد و بتوارث مبدل میشود.

هنوز موضوع عادت هم از لحاظ تعریف و هم از لحاظ ماهیت و کیفیت ظهورش، از جمله مسائل روز بوده و با اینکه تعاریف کلی و اصولی مفید و مثبتی از عادت شده و بسیاری از مجهولات در مکانیسم عادت معلوم گردیده ولی معذ لکم میتوان گفت که در حقیقت هنوز موضوع "عادت" بصورت معمائی لاینحل و ناشناخته بحال خود باقی است بطوریکه اگر تعریف و توجیهی بخوبی از عهده بیان واقعیت و ماهیت یک عادت برآمده، در عوض از عهده تشریح و بیان انواع دیگر آن عاجز مانده است.

نکته‌ایکه بایستی مورد توجه قرار گیرد اینست که البته ما مدعی آن نیستیم که مراتب مقام علمی و معنوی فلاسفه و روانشناسان که در گذشته در مسئله عادت بحث کرده‌اند ناچیز بوده و ما در مراتبی مافوق آنها قرار گرفته‌ایم، بلکه تصریح مینمائیم که فلاسفه و دانشمندان گذشته در سطح علم معاصر خود بحث کرده‌اند که بعلت محدودیت مراتب علم گذشته، درک و تشخیص بیش از آن مقدور نبوده است... ولی پیشرفت‌های علوم عصر حاضر، مخصوصاً زیست‌شناسی، امکان مطالعه‌ی وسیعتری را بر ما میدهد که در گذشته مطالعات نظری و عملی در این سطح میسر نبود.

عادت مخصوص محیط‌زنده و موجودات ذی‌روح است. در محیط غیر زنده و موجودات بی‌روح ولو پدیده‌های کاملاً مشابه و مطابق عادت نیز مشاهده شود، عادت حقیقی نبوده بلکه فقط حالت وضعیتی است که از لحاظ تکرار صورت ظاهر



سبک معمول در تحصیل اطفال شامل کوشش و اشتباه

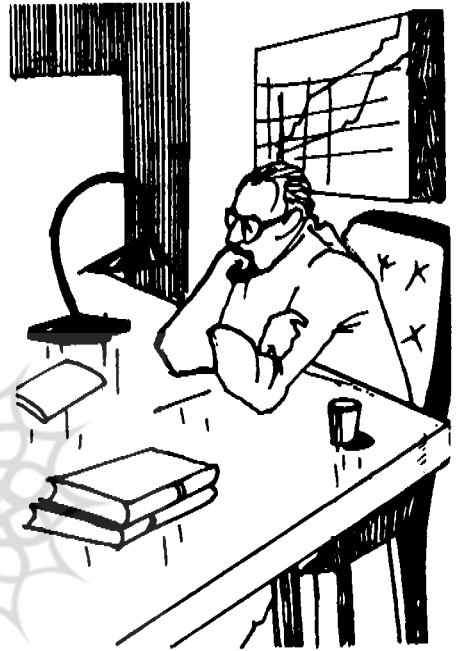
(آزمایش و خطا) و بیشش با شرایط موجود است بدین معنی که کوشش و اشتباه را میتوان غالباً " به سبک (موفق میشود و یا نمیشود) تشبیه کرد و آموزش با توجه و بینش یعنی ارتباط یافتن و نکته منظور را پیدا کردن و آموزش در موقعیت مشروط اینست که با شرکت دیگران چیزی را یاد بگیرد .

سبک معمول در تحصیل اطفال شامل کوشش و اشتباه

هرچند حل این مسئله مطابق آنچه در نظر داریم روشن نیست ولی بنظر می آید که مدارک گویائی وجود دارد که نوزادان با تشریک مساعی دیگران میتوانند چیزی یاد بگیرند و بهترین مثال آن است که نوزاد خود را با برنامه تغذیه انطباق میدهد .

سبک معمول در تحصیل اطفال شامل کوشش و اشتباه

بطوریکه معلوم شده است بجهای طبیعی می-توانند دو برابر بجهای پائین تر از متوسط زودتر بیاموزند و شاید بتوان با قطعیت گفت که اطفالی که خیلی زود یاد میگیرند و دو موضوع را باهم بسرعت تطبیق میدهند در میزان هوش کاملاً



روانشناس
پاسخ میدهد

یک موضوع طفل را درگسترش موضوع دیگر کمک کند بطورمثال اگر به دانش‌آموزانی در یک کلاس زبان لاتین، زبان انگلیسی را با مفهوم و مشتقات آن یاد بدهند در نتیجه فهم لغات انگلیسی آنها پیشرفت چشمگیری پیدا میکند و بهمین منوال اگر اصول روش علمی را در یک کلاس درس طبیعی یاد بدهند ممکن است اصول علمی جای خود را به دروس طبیعی و سنگ و فلزات بدهد.

طبیعی هستند، بطور مثال این تجربه را میتوان عملی ساخت که اگر یک شیرینی یا شکلاتی را در دهان نوزادی بگذارند و ضمناً دستش را تکان بدهند بچه بسرعت یاد میگیرد که به محض اینکه دست به دستش زدند، دهانش را باز کند.

با یادگیری عملی ممکن است بتوانیم دروس طبیعی را به روشی دیگر تدریس کنیم.

بسیاری از اطفال بزرگسالان با مشکلات جدی در یادگیری مواجهند.

بسیاری از آموزش‌های دیدنی یا بسا اصطلاح آموزش بوسیله اشتباه یا آزمایش و خطا در بسیاری از آموزش‌های بصری قبل از اینکه طفل به نکات آن پی ببرد عملی میشود و بعداً " طفل یک دید و یا فهم حقیقی پیدا میکند.

بلف عمل مکیدن هم در موقعیت مشروط پیش آمده است مثلاً همینکه صدائی شنیده شده یا چراغی روشن است عمل مکیدن هم انجام یافته است.

بسیاری از اطفال با اختلال یادگیری در مدرسه با روشی جدیدی مواجهند.

بسیاری از مقامات صلاحیت دار در این زمینه

مباحثه و مطالعه کرده‌اند برای اینکه حقیقتاً " بفهمند آموزش چگونه برای مدت مدیدی انجام میگیرد و عده زیادی معتقدند که اقدامات و عملیاتی که تازه تر و به کرات رویداده‌اند نهائی است که اطفال یاد گرفته‌اند و عده دیگری از مقامات مربوطه باین نتیجه رسیده‌اند که چنانچه عملی مکرر و بدفعات تکرار شود دلیل آن نیست که قطعاً " یاد گرفته میشود . یک طریقه دیگر آموزش که آن را " قانون تاثیر " می‌نامند و بوسیله تقریباً " بیشتر مقامات صلاحیت دار برای تسهیل در

اغلب پیش آمده است که اطفال توانسته‌اند در تحت شرایطی چند بخوانند بطور مثال یک بچه کوچک که اصلاً نمی‌توانست چیزی بخواند غفلتاً " علاقه شدیدی به درس خواندن پیدا کرد و خیلی خوب در خواندن پیشرفت کرد زیرا هر روز پس از اتمام خواندن دروسش پدرش او را به گردش در باغ میبرد، پس با اینطریق طفل در مقابل انگیزش خود پاداش خوبی میگرفت .

با یادگیری و ذهن طفلی را میتوان با تمرینات جدید گسترش داد.

بطوریکه مشهود گردیده است هیچ مطلبی نمیتواند بطور اعم یک مغزی را تعلیم دهد ولی اگر دستورهای بخصوصی تاکید شود ممکن است



میدهد آشنا سازد و حتی این شناخت یک محرکی در پیشرفت او بشمار می آید زیرا طفلی که بداند چه میکند بیشتر بتحصیل علاقمند میشود تا طفلی که نمیداند چه میکند .

یادگیری قابل قبول تلقی شده است چنین تشریح میکند که فعل یا کرداری یادگرفته میشود که همگام با شرایط دلپسندی مورد آموزش قرار گیرد در صورتیکه اعمالی که با شرایط مساعد و خاطره شیرین همراه نباشد یادگرفته نمیشود .

در آداب کلاس و از برخوردی آنچه را که طفلی تمایل به خواندن بیشتر یادگیری او کمک حوثری است ؟

عناصیر و چیزهای را میتوان با تمرین زیاد و تکرار سریع تر یاد گرفت ؟

بلم فقط ، خواندن چیزهایی ، خیلی کمتر اهمیت دارد تا اینکه طفل مضافا " آن چیزها را توصیف کند و در حقیقت اگر هشتاد درصد وقت یادگیری برای توصیف اصل موضوع صرف شود ، بهتر نتیجه میدهد از اینکه تمام مدت را به خواندن مشغول باشد .

نخیر - مدت زمان کمی تمرین پس از یک دوره استراحت بهتر برای یادگیری نتیجه میدهد تا اینکه تمرین متوالی باشد ، و مدت زمان استراحت نیز نباید آنقدر طولانی باشد که ذات آموزش بصورت یک واحد بی معنی درآید و قطعا " برای تحصیل نتیجه خوب ، لزوم مدت کوتاهی تمرین در دنباله چندین مدت زمان استراحت ، اهمیت زیادی دارد و بیشتر نتیجه میدهد تا اینکه یک یا دو مدت زمان تمرین متوالی متعاقب یک یا دو مدت زمان استراحت باشد .

در یادگیری هر چیزی چه در یاد گرفتن لغت و چه در یاد گرفتن مفاهیم و روشی که در یاد گرفتن لغت و مفاهیم تفاوت دارد ؟

بسیار با طفلی که در یادگیری هر دو روش را با هم میآموزد ، تفاوتی در روش یادگیری هر دو روش را با هم میآموزد ؟

بله - یاد گرفتن چیزهای پر معنی خیلی آسان تر از چیزهایی است که مفهومی نداشته باشد بطور مثال یک طفل آسان تر و سریع تر میتواند موضوعاتی از کتابش را بخاطر داشته باشد تا اینکه بهمان میزان لغات را تصادفا " از یک کتاب لغت حفظ کند .

یکی از عوامل مهم یادگیری و تحصیل شناخت نتیجه آنست و در حقیقت هر طفلی باید بداند در اقدام به آموختن هر چیزی چه کار خوبی انجام داده است و باید به حد کافی او را در اشتباهاتش راهنمایی کرد بطور مثال طفلی که مشغول آموزش تقسیم است باید قطعا " به نتیجه کارهای روزانه اش آشنا شود و برایش توضیح داده شود که چه اشتباهاتی مرتکب شده است و اگر خوب تحصیل کند چه نتایج شمر بخشی در پیش خواهد داشت . بنابر این دانستن نتیجه برای طفل اهمیت شایانی دارد زیرا این راه موثری است که او خود را با نتیجه کارهایی که انجام

سایه روشی را باید تمامی و با هم یاد گرفت و بطور مثال طفلی که کتابش را فقط به یاد کردن و حفظ کردن میآموزد ، هر چه بیشتر از آن سرا

یاد گیری تمام موضوع بالاخره از جزء به جزء خواندن حاصل میشود و هر دو روش بنظر میآید که مفید است اما اگر بتوان یک قسمت را از تمامی موضوع به آسانی جدا کرد روش جزء به جزء خواندن مفیدتر است و چنانچه تمامی حکایت



۳۱. بهار صفت

باید نکات صفت و توانایی انسان را بنماید. او را به صورت قهرمانی در خیال آورد. لطفای را که باید با اشاره گویند، بگذرد. تا انسان بدانوسلسله خود را بر سر راه بندد. تا با آن شخصیت واقعی برساند. به طول و تفصیل برگزار و در آنجا درنگ نمی‌کند. همیشه با او از کوی در محسوط به کوی باقی می‌ماند.

بعضی ترتیب بدون هیچ عنوان و مزاج و ایجاد کشش و فضای مطالب هنری و دولتی را طرح ریزی می‌کند. اسلام بدون اینکه از اهداف بر خیزد. خود خارج کرده. با از حق کنار می‌کشد. با هنر را به خطایهای بند و اندرزی گسه دارای تاثيرات سطحی است تبدیل گسیسد. در روش تربیتی خود استفاده نایابی از داستانها و داستانسرایی می‌کند.

اسدالله/ ۳۰-۲۷

کتاب/ ۲۲-۲۱

باید در اینجا نیز تألیف توضیحات کافی و واقعی داشته باشد. درباره داستانهای اسلامی بدهیم. در آینه‌ها و تحلیلی مفصل در کتاب "التصور الفنی فی القرآن" ضمن فصل "القصد فی القرآن" تألیف شده است.

کتاب الفهره/ ۲۶-۲۵

به نگاه کنید به جز "اول تفسیر" در "سوره قرآن" (ترجمه فارسی آقای احمد آرام صفحه ۲۵)

کتاب/ ۲۱-۲۰

کتاب/ ۲۵-۲۴

باید در اینجا به داستان "پرونده‌اش درد" در فصل پرورش خود مراجعه کنید.

مفصل باشد روش تکه تکه خواندن رجحان دارد زیرا روش جزء به جزء خواندن در طفل علاقه بیشتری ایجاد میکند، برای اینکه از نتیجه هر قسمت بیشتر آگاهی پیدا میکند، و در او احساسی تولید میشود که زودتر به تکمیل کارش موفق خواهد شد. از طرف دیگر جزء به جزء خواندن ضرری که دارد اینست که در پایان باید قسمتهائی را که مجزا خوانده است بهم دیگر متصل سازد و احتمال دارد که طفل الحاق قسمت‌ها را به یکدیگر مخلوط کند و یا نتواند موضوعها را به ترتیب پشت سرهم بگذارد. بنابراین چنین بنظر میرسد که اگر طفل آنقدر باهوش باشد که بتواند سریع ترجیحی یاد بگیرد تمامی یک موضوع را یک جا یاد گرفتن موثرتر خواهد بود از اینکه در جلسات متعدد جزء به جزء بیاموزد مخصوصاً "اگر موضوعات هم آنقدر پر معنی باشد که بتوان با آسانی بیکدیگر ملحق کرد. پس برای اتخاذ یک راه عملی شاید بهترین باشد که طفل هر دو روش را با قابلیت انعطاف در هر یک از دو مورد انجام دهد و ممکن است بدو با یادگیری تمامی حکایت شروع کند و مراقب باشد ببیند در چه قسمت با اشکالاتی مواجه شده است که فعالیت بیشتری را ایجاب میکند و بعداً به روش دیگر پناه ببرد و جزء به جزء بخواند و بالاخره پس از آنکه مشکل مرتفع شد باز روش یادگیری تمامی را دنبال کند.

— آیا حافظه عکسی (یعنی در حفظ نگهداشتن آنچه بصورت عکس دیده‌اند) در اطفال بیشتر از افراد بالغ است؟

حافظه عکسی یا قابلیت بخاطر آوردن یک قسم عکس یا نوشته یک کتابی که بوسیله یک نورافکن نشان داده شود، در اطفال خیلی بیشتر از در